

## فرایند چیرگی شیطان بر انسان با رویکرد تربیتی در قرآن و حدیث

### چکیده

در روند تکامل و تربیت انسان، تهدیدهایی چالش‌برانگیز وجود دارد، که خاستگاه آنها شیطان است. او، دشمن قسم‌خورده و پیوسته‌درکمین انسان است، تا او را از هدف باز دارد. رهایی از شیطان، دشوار و پس از چیرگی، بسیار دشوارتر است. نجات از دست شیطان، مستلزم مبارزه با فرایند چیرگی و خنثی‌سازی آن است، که بایستی آن را شناخت. مسئله‌ی مهم، تبیین چگونگی تسلط شیطان است. پژوهش پیش رو، با روش توصیفی-تحلیلی، به بررسی فرایند مزبور از منظر قرآن و حدیث می‌پردازد. انتباه جدی افراد به وجود شیطان، ارتقاء باور به آن، شناخت شگردهای دام‌گذاری و شناخت فرایند دفع و رفع چیرگی، آشنایی با راهکارهای پیروزی بر او، از اهداف مهم پژوهش حاضر است. پس از طرح مسئله، چگونگی چیرگی شیطان از راه نفوذ در عواطف و احساسات بررسی می‌شود، سپس نحوه چیرگی وی، از طریق نفوذ در ادراک بیان می‌گردد. شیطان در آغاز، هیچ تسلطی بر انسان ندارد. تنها ابزارش وسوسه است. فرایند چیرگی‌اش، تدریجی و با ترفند و وعده دادن، ترساندن، ناامید ساختن، غمگین کردن، دلسوزفمایی، آراستن گناهان و... است. او تلاش می‌کند، با به‌کارگیری ابزار ادراکی، به تدبیر باطن فرد بپردازد. اگر، عقل انسان در اختیارش باشد و بر اساس دستورهای آن عمل کند، به دام نمی‌افتد؛ از این رو، شیطان می‌کوشد، عقل را در اختیار بگیرد و آن را تضعیف کند. او، پیوسته، آدمی را به انجام هرچه بیشتر گناه تشویق می‌کند. انجام گناه و تکرار آن، به مرور، قوه‌ی عاقله را به اسارت هوای نفس درمی‌آورد. افزایش گناهان، باعث افزونی چیرگی اوست، به گونه‌ای که، تمام وجود انسان، ابزار شیطان می‌شود

### کلید واژه:

وسوسه، چیرگی، شیطان، تسلط شیطان، ولایت شیطان

داستان تعامل منفی شیطان با حضرت آدم و تلاش پیگیری بر فریفتن انسان‌ها، شهره عالمیان است. در قرآن و حدیث، در مورد دشمنی شیطان، بارها هشدار داده شده است (بقره: ۱۶۸؛ انعام: ۱۴۲؛ نور: ۲۱ و...). از آیات و روایات گوناگون، به روشنی، استنباط می‌شود، که آفریده‌ای به نام شیطان، وجود دارد (بقره: ۳۶، ۱۶۸، ۲۰۸، ۲۶۸، ۲۷۵؛ نساء: ۱۱۹؛ انعام: ۶۸؛ اعراف: ۲۰ و...). شاید، کمتر مسلمانی باشد، که به وجود شیطان، اذعان نداشته باشد؛ اما، برخلاف علم همگان به آن، وجود او جدی گرفته نمی‌شود. به گفته‌ی علامه طباطبایی، ابلیس، موجودی عجیب و دارای تصرفات شگفت است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۸، ص ۲۰۹). سرنوشت انسان، سعادت و شقاوت وی، بهشتی و دوزخی شدنش، با شیطان رابطه‌ی تنگاتنگ دارد. رستگاری آدمی، کسب رضای الهی، نیل به پاداش ابدی، دستیابی به هدف و کمال نهایی، مرهون ولایت-ناپذیری از شیطان است. رهایی از آتش سهمناک دوزخ، در امان ماندن از مجازات سخت و بی پایان آن دنیا، نجات از سقوط در گرداب‌های جهل و ظلم، در گرو نفی سلطه شیطان است (بقره: ۲۰۷، ۲۰۸ و ۲۵۷؛ نساء: ۶۰ و ۱۱۹؛ مائده: ۹۱؛ نور: ۲۱؛ لقمان: ۲۱؛ حشر: ۱۶؛ اعراف: ۱۷۵؛ انعام: ۷۱، ۱۱۱ و ۱۱۲؛ یوسف: ۴۲؛ ابراهیم: ۲۲؛ فرقان: ۲۹؛ زخرف: ۶۲؛ فاطر: ۶؛ اسراء: ۲۷ و ۵۳؛ شعراء: ۲۲۱ و ۲۲۲؛ مجادله: ۱۹).

در مبارزه با شیطان، در صورتی می‌توان پیروز شد و از چیرگی‌اش جلوگیری کرد، که اولاً: وجود او را باور کرد و دشمنی‌اش را جدی گرفت؛ ثانیاً: از چگونگی چیرگی و ترفندهایش، اطلاع کافی به دست آورد؛ ثالثاً: راه مبارزه با وی را یاد گرفت و با عزمی راسخ، با او مبارزه کرد. تنها راه شناخت فرایند چیرگی شیطان، تمسک به قرآن و حدیث است. آیات و روایات بیانگر آن است، که چیرگی شیطان، یکباره حاصل نمی‌شود. شیطان، در مراحل آغازین، هیچ تسلطی بر انسان ندارد و او را، به هیچ کاری، مجبور نمی‌سازد؛ تنها وسوسه می‌کند. وی روز رستاخیز به پیروانش می‌گوید: «مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي» (ابراهیم: ۲۲)؛ مرا بر شما هیچ تسلطی نبود، جز اینکه، شما را دعوت کردم و اجابت کردید (فولادوند، ۱۳۷۳، ص ۲۵۸). «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» (نحل: ۱۰۰)؛ تسلط او، فقط بر کسانی است، که وی را به سرپرستی بر می‌گیرند و بر کسانی، که آنان به او [خدا] شرک می‌ورزند. سلطنت شیطان، منحصر به کسانی است، که او را ولی خود می‌گیرند؛ تا او، به دلخواه خود، امور ایشان را تدبیر کند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص ۳۴۴). تسلطی که ابلیس نفی کرده، تسلط ابتدایی است؛ زیرا وقتی آدمی، به فراخوانش پاسخ مثبت دهد و ولایتش را بپذیرد، بر او تسلط می‌یابد.

شیطان، پیوسته درصدد است، که با حیل‌های متنوع، انسان را به دام اندازد و به انجام گناه تشویق کند. او، از طریق نفوذ در عواطف و احساسات، در افکار انسان تصرف می‌کند و با به‌کارگیری ابزار ادراکی، به تدبیر و سرپرستی باطن فرد می‌پردازد و حقایق را، وارونه جلوه می‌دهد. انسان، قبل از انجام گناه، بر اساس فطرت خدایی، بر این باور است، که گناه امری زشت و باطل می‌باشد؛ اما، هنگامی که به گناه آلوده شد، به تدریج، دیدش نسبت به گناه تغییر می‌کند و بدانجا می‌رسد، که گناه را زیبا می‌پندارد و باورش معکوس می‌گردد. تکرار گناه باعث می‌شود، که قوه‌ی عاقله، به اسارت هوای نفس در آید و ابزار دست شیطان شود. در این حالت، قوه‌ی واهمه و خیال، بر جای عقل می‌نشیند و انسان، به مغالطه گرفتار می‌شود و در اثر آن، مطلب موهوم

و خیالی را معقول می‌پندارد.

درباره‌ی موضوع «شیطان» و مسائل مربوط به آن، آثار متعددی اعم از کتاب و مقاله ارائه شده‌است. به‌ویژه در کتب اخلاق، مباحث فراوانی مطرح گردیده است. همچنین، مفسران در تفسیر آیات مرتبط با موضوع، مطالب ارزشمندی را بیان کرده‌اند. شارحان جوامع حدیث نیز، در شرح احادیث مربوط به مسئله، توضیحات گران‌سنگی نوشته‌اند؛ اما نوشته‌های آنان، به صورت پراکنده و یا غیرمرتبط با بحث است و در قالب ساختاری، که فرایند چیرگی شیطان را تبیین کند، نیست. نوشتار حاضر، به تبیین و بررسی فرایند چیرگی شیطان بر انسان، از منظر قرآن و حدیث می‌پردازد، که بر اساس جستجوی نویسنده، تاکنون در این باره، اثری مستقل و منسجم ارائه نشده‌است.

## مفهوم شناسی

مفهوم دو واژه «شیطان» و «چیرگی»، نیازمند تبیین و بررسی است.

## الف. شیطان

درباره‌ی ریشه‌ی واژه‌ی «شیطان»، در کتب لغت، دو نظر مطرح شده است. نظر اول: این واژه از سه حرف (ش، ط، ن) گرفته شده است. «سَطَن» مصدر و به معنای دور شدن و «شیطان» بر وزن فِعال و به معنی «دور شده از خیر» است. نظر دوم: ریشه‌ی آن، سه حرف (ش، ی، ط) می‌باشد و «شَیْط» مصدر و به معنای سوختن، هلاک شدن و خشمناک شدن است. بر اساس نظر دوم، شیطان بر وزن فعلان و به معنای سوخته، یا هلاک شده و یا مغضوب است (فیومی، ۱۹۲۸، ص ۴۲۶؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۳، ص ۲۳۸). رأی بیشتر متخصمان دانش لغت، نظر اول است. دانشمندانی: مانند خلیل‌بن احمد، ابن‌اثیر، ابن‌فارس، راغب و طریحی، نظر اول را انتخاب کرده‌اند (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۶، ص ۲۳۷؛ ابن‌اثیر، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۴۷۵؛ ابن‌فارس، ۱۳۸۷، ص ۴۹۲؛ راغب، ۱۴۱۲، ص ۴۵۴؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۶، ص ۲۷۲). محقق مصطفوی می‌نویسد: شطن به معنای انحراف از حق و اعوجاج از صدق است (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۶، ص ۶۱). بنابراین، طبق نظر اول، «شیطان» به معنای موجود دور شده از حق است، که یک مفهوم عام دارد و شامل مصداق متعدد می‌شود.

این کلمه در قرآن، در سه مصداق به‌کار رفته است. مصداق اول: ابلیس، واژه‌ی مورد نظر به همین مصداق باز می‌گردد. در چندین آیه، از شیطان، ابلیس قصد شده است؛ مانند: «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ» (بقره: ۳۶)؛ پس، شیطان، هر دو را از آن بلغزانید و از آنچه در آن بودند، ایشان را به‌دراورد. مصداق دوم و سوم: انسان و جنّ غیر از ابلیس؛ نظیر: «كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ» (انعام: ۱۱۲)؛ بدین‌گونه، برای هر پیامبری دشمنی از شیطانهای انس و جن برگماشتیم (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۷، ص ۳۲۱). قرینه‌ی صدر و ذیل آیه، همچنین ظاهر و سیاق آیات قبل و بعد، نوع مصداق را مشخص می‌کند. شیطان، در ظاهر نامرئی و از دید انسان پنهان است. خداوند رحمان، به فرزندان آدم هشدار می‌دهد: مبادا شیطان، شما را به فتنه اندازد، آن گونه که پدر و مادرتان را از بهشت بیرون کرد، سپس می‌فرماید: «إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ» (انعام: ۱۲۱)؛ در حقیقت، او و قبیله‌اش، شما را از آنجا که آنها را نمی‌بینید، می‌بینند. زمخشری و برخی دیگر از مفسران، از آیه‌ی یادشده استفاده کرده‌اند، که شیطان برای

انسان، به هیچ وجه قابل رؤیت نیست (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۹۸)؛ در حالی که، از پاره‌ای از روایات استفاده می‌شود، که گاهی، چنین امری ممکن است (عروسی حویزی، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۴۳۷؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸، ج ۱۳، ص ۴۷۱؛ آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۳۵۴). تحقیق مطلب آن است، که به دلیل روایات متعدد (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۵۶، ص ۱۶۳؛ ج ۶۳، ص ۲۶۸؛ ج ۷۸، ص ۲۱۱ و...)؛ همچنین به دلیل کتاب؛ مانند اطلاق آیه‌ی یادشده، نامرئی بودن شیطان برای انسان، یک قاعده است. اضافه بر آن، از هیچ آیه‌ای، نمی‌توان مرئی بودن او را استنباط کرد؛ بنابراین، اگر برخی از روایات، بیانگر مرئی بودن شیطان باشد، در نهایت، از باب تخصیص است و مضر به قاعده نیست.

ابلیس، یارانی از جن و انسان دارد. در قرآن آمده است: «إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ» (کهف: ۵۰)؛ و [یاد کن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «آدم را سجده کنید»، پس [همه]، جز ابلیس، سجده کردند، که از [گروه] جن بود و از فرمان پروردگارش سرپیچید. [آیا باین حال] او و نسلش را، به جای من، دوستان خود می‌گیرید و حال آنکه، آنها دشمن شمایند. «مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ» (ناس: ۶)؛ چه از جن و چه از انس. از این دو آیه استفاده می‌شود، که یاران ابلیس، جن و انسان هستند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۳، ص ۳۲۵). او هنگام رانده شدن، با تاکید فراوان، قسم یاد کرده است، که فرزندان آدم را گمراه سازد. «لَأَغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» (حجر: ۳۹)؛ همه را گمراه خواهم ساخت. مقصود از «شیطان» در عنوان مقاله حاضر، «ابلیس» است. او، در ظاهر، از دید انسان پنهان است و یارانی از جن و انسان دارد.

## ب. چیرگی

در کتب لغت فارسی، واژه‌ی «چیرگی»؛ به معنای غلبه، تسلط، استیلاء، پیروزی و برتری آمده است (دهخدا، ۱۳۳۸، ج ۱۳، ص ۴۶۴). وقتی کسی، بر رقیب یا دشمنش، پیروز شود و بر او غلبه کند، گفته می‌شود: بر او چیره شده است. معادل عربی «چیرگی»، واژه‌های «سلطان، تسلط، استحواد و مانند آن» است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۲۶۲؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۱۸۰؛ فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۲۸۵؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۳، ص ۴۸۶). در آیات و روایات، جهت تبیین مسئله‌ی «چیرگی شیطان بر انسان»، از الفاظ مزبور و الفاظی دیگر؛ نظیر: «تَوَلَّى، احتناک و لجام» استفاده شده است. نوع تصرفات ابلیس، بر ما پوشیده است؛ مگر آنچه از طریق کتاب و سنت بیان شده باشد. «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ» (نحل: ۱۰۰)؛ تسلط او، فقط بر کسانی است، که وی را به سرپرستی بر می‌گیرند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص ۳۴۴). «اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ» (مجادله: ۱۹)؛ شیطان بر آنان چیره شده است. استحواد، به معنای استیلاء و غلبه است (همان، ۱۹۹۵، ج ۱۹، ص ۱۹۵). حضرت موسی (ع)، در مذاکره‌ای، از ابلیس خواست: «به من خبر بده، از گناهی که وقتی فرزند آدم آن را انجام می‌دهد بر او چیره می‌شوی. ابلیس گفت: هنگامی که عجب ورزد و عمل خیر خویش را بزرگ شمارد و گناهش را پیش خود کوچک پندارد» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۳، ص ۲۵۱).

شیطان به انسان لجام می‌زند. «لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا» (اسراء: ۶۲)؛ اگر تا روز رستاخیز، به من مهلت دهی، نسل او را، به جز اندکی، لجام خواهم زد. فعل «إِحْتَنِكَنَّ» از باب افتعال و از ریشه «حَنَكَ»؛ به معنای «زیر چانه» است؛ بنابراین، احتناک یعنی: گرفتن حنک و این زمانی است، که به حیوان،

لجام زده می شود. مقصود از لجام زدن آن است، که شیطان با در دست گرفتن زمام انسان، بر او چیره می شود. (ابن فارس، ۱۳۸۷، ص ۲۵۶؛ راغب، ۱۴۱۲، ص ۲۶۰؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۲۶۳؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۶۵۸؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۳، ص ۱۴۵). «مَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نَقِيضٌ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ» (زخرف: ۳۶)؛ هر کس، از یاد [خدای] رحمان دل بگرداند، بر او شیطانی می گماریم؛ تا برای وی دمسازی باشد. «هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ» (شعراء: ۲۲۱، ۲۲۲)؛ آیا شما را خبر دهم، که شیاطین بر چه کسی فرود می آیند؟ بر هر دروغزن گناهکاری فرود می آیند؛ زیرا شیطان‌ها، هیچ کاری، جز حق جلوه دادن باطل و زینت دادن عمل زشت، کاری ندارند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ص ۳۳۰). در آیات متعدد، ابلیس به مثابه دشمن آشکار، قلمداد شده است. «إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» (بقره: ۱۶۸)؛ شیطان، برای آدمی، دشمنی آشکار است (نک. انعام: ۱۴۲؛ اعراف: ۲۲ و....). اگرچه در آغاز، شیطان، بر هیچ فردی هیچ تسلطی ندارد و در مراحل بعدی نیز بر مؤمنان ثابت قدم، ولایت ندارد و مخلصان، نه تنها از سلطه او در امانند؛ بلکه از فرییش نیز محفوظند؛ ولیکن او پیوسته، در کمین انسان است و هدف او، چیزی جز چیرگی نیست. سخن در این است، که این چیرگی چگونه تحقق می یابد و بر اساس چه فرایندی است؟

### تحلیل فرایند چیرگی

شیطان، انسان را از هر سو در محاصره و تحت نظر دارد. وقتی، از درگاه الهی رانده شد، گفت: «لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَأَنْبِتُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ» (اعراف: ۱۳-۱۷)؛ حتماً برای [فریفتن] آنان، بر سر راه راست تو خواهم نشست. آنگاه، از پیش رو و از پشت سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان، بر آنان می تازم. در تفسیر آیهی شریفه، از امام باقر<sup>(ع)</sup>، نقل شده است: «منظور از اینکه از جلوی آنان در می آیم، این است، که آخرت را در نظرشان سست می سازم، و مراد از پشت سرشان این است، که اموال را جمع کرده و از دادن حقوق خدا خودداری کنند و آن را، برای ورثه بگذارند و مقصود از طرف راست؛ یعنی دین آنان را، به وسیلهی جلوه دادن گمراهی‌ها و آرایش شبهات، تباه می سازم و منظور از طرف چپ، این است، که لذات را، آنقدر مورد علاقه شان قرار می دهم، که محبتشان به آن، از هر چیز دیگری بیشتر شود» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۶۲۳). علامه طباطبایی، با توجه به تفسیر این آیه و آیات دیگر، می نویسد: چون راه خدا، امری معنوی است، ناگزیر مقصود از جهات چهار گانه، جهات معنوی خواهد بود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۸، ص ۳۱).

در حدیث نبوی آمده است: «اگر شیطان‌ها، در اطراف قلب‌های فرزندان آدم نمی گشتند، قطعاً، آنان به ملکوت و باطن آسمان‌ها و زمین نظر می افکندند» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۰، ص ۳۳۲). همچنین از ایشان، نقل شده است: «شیطان، در وجود انسان، همچون خون جریان دارد» (همان، ۵۶، ص ۱۶۳). در حدیثی از امام صادق (ع) آمده است: «تعداد شیطان‌های اطراف مؤمنان، بیشتر از زنبورهای اطراف گوشت‌اند» (همان، ج ۷۸، ص ۲۱۱). شیطان و یارانش، انسان را رها نمی کنند و پیوسته، در پی وسوسه‌ی اویند: «الَّذِي يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» (ناس: ۵)؛ آن کس، که در سینه‌های مردم وسوسه می کند. در لغت به صدای آهسته و پنهان، وسوسه گویند؛ مانند صدایی که از بهم خوردن زینت آلات بر می خیزد (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۴، ص ۱۲۱). القای معنا، با صدای مخفی به قلب آدمی را وسوسه گویند (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۷، ص ۳۳۵). مطالبی، که به قلب انسان القا

می شود، دو گونه است: القائنات مثبت و روحانی، که الهام نامیده می شود و القائنات منفی و شیطانی، که وسوسه نام دارد (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۳۰). ساحت عواطف، احساسات و ادراک انسان، میدان تاخت و تاز شیطان است. او، همواره تلاش می کند، از طرق گوناگون، عواطف، احساسات و ابزار ادراک انسان را تحت نفوذ خود در آورد و بر او چیره شود.

چیرگی شیطان بر انسان، در یک فرایند تدریجی و مستمر حاصل می شود. تحقق ولایت او، با برداشتن گام های متعدد امکان پذیر است. خداوند در قرآن، از پیروی از گام های شیطان نهی کرده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوبَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوبَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (نور: ۲۱)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! پای از پی گام های شیطان منهدم، و هر کس، پای بر جای گام های شیطان نهد [بداند که]، او به زشتکاری و ناپسند وامی دارد. «خطوات» جمع «خُطوة» و به معنای مابین دو قدم است (راغب، ۱۴۱۲، ص ۲۸۸) که در فارسی، به آن گام گویند. در قرآن و حدیث، به صورت مؤکد و مکرر، از پیروی از گام های شیطان نهی شده است. رخداد چیرگی، به تدریج و با فراهم شدن مقدماتش ممکن است. در صحنه عمل نیز، قابل مشاهده است، که فردی فاسق، یکباره، به مرحله ای نمی رسد، که مرتکب هرگونه فسق شود؛ بلکه، در آغاز، با وسوسه شیطان به گناه نزدیک و در مواقعی مرتکب آن شده، تا این که به آن آلوده گشته و به مرور با ارتکاب گناهان دیگر به یک فاسق تمام عیار تبدیل می شود. ظالمان و فاجرانی چون صدام، یکباره، آن گونه نشدند. در مورد سرقت، ضرب المثل است، که تخم مرغ دزد، شتر دزد می شود. همان گونه که یک فرد معتاد به تدریج به دام اعتیاد می افتد. بنابراین، شیطان به تدریج، بر انسان چیره می شود و این چیرگی، از طریق نفوذ در عواطف، احساسات و ادراک انسان است.

### الف) چیرگی از طریق نفوذ در عواطف و احساسات

عواطف، جمع عاطفه و از ریشه عطف است. عطف؛ به معنای میل، رغبت و توجه همراه با مهربانی است. به شخص مهربان، عطوف گویند و فرد احساساتی را عاطفی می نامند. در کتب لغت، عاطفه؛ به معنای احساس و انفعال نیز آمده است. فرد غیرمنفعل را، بی عاطفه می نامند. احساسات، جمع احساس و احساس؛ به معنای حس کردن است. علم به دست آمده به وسیله حواس را، احساس گویند. مشاعر پنجگانه ی بینایی، شنوایی، بویایی، چشایی و لامسه، حواس نامیده می شوند (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۱۷؛ ابن فارس، ۱۳۸۷، ص ۷۵۹؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۶، ص ۴۹). با توجه به معنای لغوی دو واژه و قرینه ی عطف احساسات به عواطف، به نظر می رسد، منظور از عواطف، همان احساسات است. از طرفی، یکی از مهم ترین ابزار شناخت، حواس است، که به دو قسم ظاهر و باطن تقسیم می شوند، حواس ظاهر، همان مشاعر پنجگانه است و حواس باطن، شامل: قوه ی خیال، واهمه و غیر آن می شود (صدر المتألهین، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۲۷۸؛ ج ۸، ص ۲۰۰). انسان، آنچه را با حواس دریافت می کند؛ اگر محبوب او باشد، از آن لذت می برد و اگر مبغوض وی باشد، باعث رنج او می شود. لذت، حالتی پسندیده و خوشایند است و برخلاف لذت، رنج، وضعیتی منفور و ناخوشایند دارد. شیطان، از حب و بغض، لذت و رنج، خوشایند و ناخوشایند، حواس ظاهر و باطن انسان، سوء استفاده می کند. شیطان، انسان را فریب می دهد؛ تا با ارتکاب گناه به لذت برسد؛ یا با ترک واجب، به رنج نرسد. گاهی با وسوسه، لذت و رنج موهوم و خیالی را، لذت و رنج واقعی جلوه می دهد؛ یا لذت نامشروع را، مشروع معرفی

می‌کند. انسان، نسبت به خواهش‌های نفسانی، احساسی مثبت دارد؛ زیرا تحقق آنها برای او، لذت بخش است. لذا شیطان از این خواسته‌ها، به عنوان دام، استفاده می‌کند. در حدیث آمده است: «خواهش‌های نفسانی، دام‌های شیطان است» (خوانساری، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۱۴۳). اگر آدمی، از دام شهوات خارج نشود و به دنبال رضای آن باشد و زمام خویش را، به دست شیطان بسپارد؛ بر او چیره می‌شود (همان، ج ۵، ص ۴۶۵). در این حالت، به جایی می‌رسد، که قرآن می‌فرماید: «أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» (فرقان: ۴۳)؛ آیا آن کس، که هوای [نفس] خود را معبود خویش گرفته است، دیدی؟ در این هنگام، انسان خداپرست، هواپرست می‌شود و از ولایت الهی خارج می‌گردد و ولایت شیطان را می‌پذیرد. «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ» (نحل: ۱۰۰)؛ تسلط او، فقط بر کسانی است، که وی را به سرپرستی برمی‌گیرند. از آنجا که ارتکاب گناه، برخاسته از هوای نفس و مصداق عینی آن است؛ بنابراین، هر گناه، به نوبه‌ی خود، دامی از دام‌های شیطان است. «کبر، دام بزرگ شیطان است» (خوانساری، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۲۹۴). «حسد، ابزار بزرگ‌تر شیطان است» (همان، ص ۲۹۵). بنابراین، شیطان از طریق حواس، دریافت‌های حواس و حالات مرتب بر آن وارد می‌شود، در آنها نفوذ می‌کند، آنها را تدبیر می‌کند و اندک‌اندک، بر انسان مسلط می‌شود.

اگر عواطف و احساسات، تحت تدبیر و رهبری عقل باشند، از حد اعتدال خارج نمی‌شوند و مسیر حب و بغض و میل و نفرت آدمی به درستی تعیین می‌شود و در گرایش و انگیزش انسان، انحرافی رخ نمی‌دهد؛ اما اگر شیطان، این تدبیر و مدیریت را در اختیار گیرد، عواطف و احساسات، از اعتدال خارج می‌شوند و در ساحت جذب و دفع، انحراف واقع می‌شود. شیطان، با نفوذ در احساسات و عواطف مربوط به میل، با آراستن اوها و اعمال، به آرزو افکندن، وعده دادن و غیر آن، در ساحت میل تصرف می‌کند و باعث تشدید میل و رغبت یا سبب ایجاد شوق کاذب می‌شود. همچنین، با نفوذ در احساسات مرتبط با دفع و نفرت، از طریق ایجاد ناامیدی و یأس، ترساندن، غمگین کردن و مانند آن، در ساحت دفع و نفرت تصرف کرده، باعث تشدید یا تغییر در آن می‌شود. بر اساس روایتی، امام باقر<sup>(ع)</sup>، در خصوص خشم فرمود: «این غضب، شراره‌ای است شیطانی، که در دل آدمیزاد شعله‌ور می‌شود و چون کسی از شما خشمگین شود، چشمانش سرخ شود و رگ‌های گردنش ورم کند و شیطان در وجودش درآید» (کلینی، بی تا، ج ۳، ص ۴۱۵).

آن‌گونه که از آیات و روایات استنباط می‌شود و در عمل نیز مشهود است، شیطان، به صورت مستقیم، به‌ویژه در حواس ظاهر هیچ تصرفی ندارد، او، فقط از طریق وسوسه و القائات خویش، آدمی را فریب می‌دهد. برای انسان، دو نوع القاء رحمانی و شیطانی قرار داده شده است. در روایت موثقی از حضرت علی<sup>(ع)</sup> آمده است: برای انسان، «دو نوع القا وجود دارد: القای فرشته و القای شیطان» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۳۰). از امام صادق<sup>(ع)</sup> نیز نقل شده است: «هیچ قلبی نیست، جز آنکه دو گوش دارد، بر یکی، فرشته‌ای راهنما و بر دیگری، شیطانی فتنه‌انگیز است؛ این فرمان دهد و او باز دارد. شیطان، به گناهان دستور دهد و فرشته، از آن منع کند» (همان، ص ۲۶۶). البته شیطان، از یاران جتئی و انسانی کمک می‌گیرد. در قرآن و حدیث، این ترفندهای شیطان به صورت‌های مختلف مطرح شده‌است؛ از قبیل: وعده دادن، ترساندن، ناامید ساختن، غمگین کردن، خود را دلسوز معرفی کردن، آراستن گناهان و غیر آن.

وعده دادن: وعده‌های شیطان مختلف است؛ زیرا، خواسته‌ها و امیال افراد متفاوت است. وی، هر کسی را، با وعده‌ای می‌فریبد. شیطان از میل کسی که شهوت مال دارد، سوءاستفاده می‌کند و او را، با وعده‌ی رسیدن

به مال، به گناه آلوده می‌سازد. همین‌طور، افراد دیگر را، بر اساس خواهش‌های نفسانی، فریب می‌دهد و به‌دام می‌اندازد و وعده می‌دهد. «يَعِدُهُمْ وَ يَمْتِنُهُمْ وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا» (نساء: ۱۲۰)؛ شیطان به آنان وعده می‌دهد، و ایشان را در آرزوها می‌افکند، و جز فریب به آنان وعده نمی‌دهد. شیطان برای تشویق انسان به انجام گناه، به او وعده طول عمر و توفیق توبه می‌دهد. تلقین می‌کند که خداوند مهربان و بخشنده است، وقت بسیار است، فرصت را غنیمت بشمار و از فوائد و لذت‌های گناه بهره مند شو و پس از آن، توبه کن. بالاتر از آن، وعده می‌دهد که اصلاً قیامت و حساب، بهشت و جهنم، ثواب و عذابی در کار نیست (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۱۷۴؛ فخررازی، ۱۴۲۰، ج ۱۱، ص ۲۲۴؛ حقی، بی تا، ج ۲، ص ۲۸۹؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۰، ص ۱۷۷؛ صدرالمتألهین، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۴۹۹؛ هاشمی خوئی، ۱۴۰۰، ج ۶، ص ۱۰). وعده‌های شیطان گوناگون است؛ زیرا اولویت امیال و خواسته‌های افراد یکسان نیست. خواسته‌ی گروهی، رسیدن به مال؛ گروهی دیگر، نیل به مقام و گروه سوم، ارضای شهوات جنسی و... است؛ بنابراین، برای وسوسه‌ی هر گروه، از وعده‌های خاص استفاده می‌شود. شیطان، در وعده دادن از یاران جنی و انسی خود بهره می‌گیرد. «وعده‌های شیطان؛ یا از طریق ایجاد خواطر ذهنی است، که به وسیله خود او یا یاران جنی وی صورت می‌گیرد و یا وعده‌هایی است، که با زبان یاران انسی او داده می‌شود» (قمی مشهدی، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۵۴۵).

در آرزو افکندن؛ انسان، به صورت طبیعی نسبت به مال، مقام، همسر، فرزند، طول عمر و مانند آن، علاقه‌مند است؛ زیرا این امور برای او خوشایند و لذت بخش است. شیطان، از این احساس انسان سوءاستفاده می‌کند و انسان را، در رسیدن به امور یاد شده، به آرزوهای دور و دراز می‌افکند. برای تأخیر توبه، ترک واجبات و کارهای خیر، او را در آرزوی عمر طولانی می‌اندازد: «يَمْتِنُهُمْ» (نساء: ۱۲۰)؛ ایشان را در آرزوها می‌افکند. در اینکه، «در آرزو افکندن» با «وعده دادن» تفاوت دارد یا نه؛ دو احتمال قابل طرح است. در بسیاری از تفاسیر، به پرسش یادشده، توجه نشده است. ظاهر تفسیر شیخ طوسی و مفسرانی نظیر ملافتح الله کاشانی و قمی مشهدی، بیانگر آن است، که وعده‌ی شیطان دو گونه است: نزدیک و دور. «آرزو»، وعده‌ی دور دست است (طوسی، بی تا، ج ۳، ص ۳۳۴؛ کاشانی، ۱۳۳۶، ج ۳، ص ۱۲۱؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۵۴۴). فیض کاشانی و بعضی دیگر، «وعده» را به قول وفانشدنی؛ نظیر عمر طولانی و «آرزو» را چیز دست نیافتنی؛ مانند انکار جهنم تفسیر کرده‌اند (فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۵۰۱؛ بیضاوی، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۹۸؛ حقی، بی تا، ج ۲، ص ۲۸۹). علامه طباطبایی معتقد است: «وعده»، وسوسه‌ی بدون واسطه و «آرزو»، نتیجه‌ی وسوسه و یک امر خیالی است، که قوه‌ی وهم انسان، از آن لذت می‌برد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۸۵). با دقت در دو واژه مزبور و تأمل در تفاسیر مذکور، وجود تفاوت دو لفظ مورد نظر؛ یعنی صحت احتمال اول، ثابت می‌شود. خداوند متعال، در مورد کسانی که بعد از روشن شدن راه هدایت، به حق پشت کردند، می‌فرماید: «الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ أَمَلَى لَهُمْ» (محمد: ۲۵)؛ شیطان، آنان را فریفت و به آرزوهای دور و درازشان انداخت. واژه‌ی «املا»، «به آرزو افکندن تفسیر شده است (طوسی، بی تا، ج ۹، ص ۳۰۳؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۱۵۸؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص ۲۴۱)؛ بنابراین، یکی از راه‌های وسوسه کردن شیطان، به آرزو افکندن انسان است.

ترساندن؛ انسان، نسبت به فقر، محرومیت، بیماری و مانند آن، احساسی ناخوشایند دارد و از مبتلا شدن به آنها هراسناک است. شیطان، از این احساس، به عنوان نقطه ضعف سوءاستفاده می‌کند و برای باز داشتن او از انجام تکلیف، با ترساندن، به وسوسه‌ی وی می‌پردازد. «إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ



**خَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**» (آل عمران: ۱۷۵)؛ در واقع، این شیطان است، که دوستانش را می ترساند؛ پس اگر مؤمنید از آنان مترسید و از من بترسید. شیطان، برای باز داشتن انسان از اطاعت امر خداوند متعال و انجام عبادت و هر کار خیر، او را از عواقب آنها می ترساند. او القا می کند، که روزه گرفتن باعث بیماری، پرداخت خمس و زکات، انفاق و صدقات، سفر حج و مانند آن، موجب فقر و تنگدستی می شود: **«الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ»** (بقره: ۲۶۸)؛ شیطان، شما را از تهیدستی بیم می دهد. مقصود از وعده به فقر، ترساندن از آن است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۳۹۴؛ کاشانی، ۱۳۳۶، ج ۲، ص ۱۲۷؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۳۳۶؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۳، ص ۳۲۸؛ آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۴۰). شیطان، هر فردی را به گونه ای بیم می دهد و به او تلقین می کند، که انجام کارهای خیر، سبب اتلاف عمر و محروم شدن از لذت های دنیوی می گردد.

غمگین ساختن: یکی از طرق وسوسه ی شیطان، ایجاد غم و اندوه در انسان است. **«إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزَنَ الَّذِينَ آمَنُوا»** (مجادله: ۱۰)؛ چنان نجوایی، تنها از [القائات] شیطان است؛ تا کسانی را که ایمان آورده اند، دلتنگ کند. «از روایات متعددی نیز استفاده می شود، که شیطان، برای غمگین ساختن مؤمنان، از هر وسیله ای استفاده می کند؛ نه فقط از نجوی؛ بلکه گاه در عالم خواب، صحنه هایی در برابر چشم او مجسم می کند، که موجب اندوه او شود» (عروسی حویزی، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۲۶۲). روشن است، که غم و اندوه، دست کم باعث کاستی انگیزه، سبب سستی در انجام کار و چه بسا موجب افسردگی و پوچ گرایی می شود و به دنبال آن، انسان از طاعت و پیروی از حق باز می ماند و این، همان خواسته شیطان است، که آدمی از تحت ولایت حق خارج شود و تحت ولایت شیطان درآید.

خود را دلسوز معرفی کردن: ابلیس، برای فریب حضرت آدم و حوا، بهترین راه را این دید، که از عشق و علاقه ی ذاتی انسان به تکامل و زندگی جاویدان، استفاده کند و بنابراین، نخست به آنان گفت: **«مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ»** (اعراف: ۲۰)؛ خداوند، شما را از این درخت نهی نکرده است؛ اما اگر از آن بخورید؛ یا فرشته خواهید شد و یا عمر جاویدان پیدا می کنید. به این ترتیب، فرمان خدا را در نظر آنان، به گونه دیگری جلوه داد و اینطور مجسم کرد، که نه تنها خوردن از شجره ممنوعه زبانی ندارد؛ بلکه موجب عمر جاویدان و یا رسیدن به مقام و درجه فرشتگان خواهد شد. شاهد آن، سخن دیگری از قول ابلیس است، که گفت: **«يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَلْفِي»** (طه: ۱۲۰)؛ ای آدم! می خواهی ترا به زندگی جاویدان و فرمانروایی کهنگی ناپذیر راهنمایی کنم؟ در روایتی از امام صادق (ع) نقل شده است: «شیطان به آدم گفت: اگر شما، از این درخت ممنوع بخورید، فرشته خواهید شد و برای همیشه در بهشت می مانید، و گرنه، شما را از بهشت بیرون می کنند» (بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۱۸۰). ابلیس، برای تکمیل فریفتن آنان، از حربه ی سوگند استفاده کرد: **«فَاسْمُهُمَا إِيَّيْ لَكُمَا لِمَنِ النَّاصِحِينَ»** (اعراف: ۲۱)؛ برای آن دو سوگند یاد کرد، که من، قطعاً از خیرخواهان شما هستم. بنابراین، ابلیس برای فریفتن آدم و حوا با سوگند مؤکد، خودش را خیر خواهی دلسوز معرفی کرد. این ترفند او، شامل فرزندان آدم نیز می شود و به این علت، در آیه ی دیگری آمده است: **«يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ»** (اعراف: ۲۷)؛ ای فرزندان آدم! زنهار تا شیطان شما را به فتنه نیندازد، چنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون راند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۸، ص ۷۰). از این رو، شیطان، از عشق و علاقه ذاتی انسان به تکامل، دستیابی به زندگی جاودانه، فرمانروایی کهنگی ناپذیر، منزلت فرشتگان و حضور پایدار و مستمر در بهشت، نهایت سوءاستفاده را می برد؛ تا خویش را دلسوز انسان

جلوه دهد و او را بفریبد.

آراستی گناهان: بر اساس قرآن و حدیث، ماهیت گناه، امری ناپسند، منفور و قبیح است. در موارد زیادی، زشتی گناه به وسیله‌ی فطرت پاک انسان قابل تشخیص است. یکی از شگردهای شیطان، آراستی گناهان است. وقتی گناه، جذاب، لذتبخش و زیبا جلوه داده شد، انسان فریفته‌اش می‌شود و با اشتیاق، آن را انجام می‌دهد و هدف شیطان را محقق می‌سازد: «زَيِّنْ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (انعام: ۴۳)؛ شیطان، آنچه را انجام می‌دادند، برایشان آراسته است. برای نمونه‌های بیشتر نک: انفال: ۴۸؛ نمل: ۲۴؛ عنکبوت: ۳۸. شیطان، با تهییج عواطف درونی، در دل آدمی القاء می‌کند، که گناه، عمل بسیار خوبی است؛ در نتیجه، انسان از عمل خود لذت می‌برد و قلباً، آن را دوست می‌دارد، و دیگر فرصتی برایش نمی‌ماند؛ تا در عواقب وخیم و آثار سوء و شوم آن بیندیشد» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۹، ص ۹۷). در برخی از آیات مربوط به تسویل آمده است: «الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ» (محمد: ۲۵)؛ شیطان، (گناهان را) برای آنان آراست. دانشمندان لغت، «تسویل» را، به تزئین و آراستن معنا کرده‌اند. اگرچه برخی، آن را به معنای تسهیل گرفته‌اند؛ ولی معنای تزئین را رد نکرده‌اند (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۷، ص ۲۹۸؛ ابن فارس، ۱۳۸۷، ص ۴۷۷؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۳۹۹؛ راغب، ۱۴۱۲، ص ۴۳۷ و...). تعداد قابل توجهی از مفسران، همین معنا را پذیرفته‌اند؛ مانند: شیخ طبرسی، مقاتل، قتاده، حسن، طبری، قرطبی، ابن کثیر و بعضی دیگر (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۱۵۸؛ طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۲، ص ۹۸؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱۰، ص ۱۵۱؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹، ج ۷، ص ۲۹۶ و...). بدین سان، شیطان از طریق آرایش، گناه را برای انسان، زیبا و جذاب و لذت‌بخش جلوه می‌دهد و وی را، در دام ارتکاب گناه گرفتار می‌سازد و پیوسته، بر چیرگیش می‌افزاید.

## ب) چیرگی از راه نفوذ در ادراک

شیطان، نه تنها در احساسات و عواطف انسان نفوذ می‌کند و از این راه، بر او چیره می‌شود؛ بلکه، تلاش او بر این است، که ادراک آدمی را نیز در اختیار گیرد و از این طریق نیز، بر وی غلبه یابد. اگرچه در فرایند احساس، ادراک هم مطرح است و در واقع، احساس نوعی ادراک است؛ اما هنگامی که ادراک، در عرض احساس لحاظ می‌شود، منظور، ادراک حسی نیست؛ بلکه مقصود، ادراک فراتر از آن؛ یعنی ادراک عقلی است. خداوند متعال، بشر را به گونه‌ای آفریده است، که نیکویی خیر و زشتی شر را می‌فهمد. همچنین، بسیاری از مصادیق را درک می‌کند. انسان، بر اساس معرفت فطری خدادادی، به حسن عدل و قبح ظلم آگاهی دارد. انسان، براساس فطرت پاک خویش، قبح معصیت و زشتی بسیاری از گناهان را درک می‌کند. خدای سبحان، پلیدی گناه را به انسان الهام کرده است: «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» (شمس: ۸)؛ سپس پلیدکاری و پرهیزگاری‌اش را به او الهام کرد. خداوند متعال، آگاهی از زشتی گناهان را به قلب انسان القا نموده و در واقع، به وی عقل عملی عطا کرده است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲۰، ص ۲۹۸). در قرآن، پلیدی گناه به صورت‌های گوناگون مطرح شده است (مانده: ۹۰؛ انعام: ۱۴۵ و...).

انسان، قبل از آلوده شدن به گناه، آن را زشت می‌داند؛ اما پس از آن، اندک‌اندک، شناختش نسبت به قبح گناه، تغییر می‌کند. این فرایند ادامه دارد؛ تا آنجا که فعل زشت را زیبا، شر را خیر و بالعکس، زیبا را زشت و خیر را شر می‌بیند و در واقع، شناختش وارونه می‌شود. با گناه نفاق، درک منافقان این گونه می‌شود، که می‌پندارند خدا و مؤمنان را فریب می‌دهند؛ در صورتی که «مَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ» (بقره: ۹)؛

فقط، به خویشتن نیرنگ می‌زنند و نمی‌فهمند. آنان، خود را اصلاح گر می‌دانند، حال آنکه فسادگرند؛ اما درک نمی‌کنند (همان: ۱۱، ۱۲). آنان، مؤمنان را سفیه می‌دانند، در حالی‌که خود سفیه و بی‌خردند؛ اما درک نمی‌کنند (همان: ۱۳). یکی از تبعات گناه کفر، دگرگون شدن قلب و دیدگان است: «نُقِلُّبُ أَفِيدَتَهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ» (انعام: ۱۱۰)؛ دلها و دیدگانشان را برمی‌گردانیم. از روایات وارده در تفسیر آیه شریفه استفاده می‌شود، پیامد دگرگونی قلب این است، که فرد، معروف را منکر و منکر را معروف بداند (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۵، ص ۱۹۷). در حدیثی از امام کاظم<sup>(ع)</sup> آمده است: «عجب درجاتی دارد، یکی از آنها آن است، که عمل بد بنده را می‌آراید؛ در نتیجه، آن را نیکو می‌بیند و از آن خوشش می‌آید و گمان می‌کند، کار نیکویی انجام داده است» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۳۱۳).

آثار سوء گناه بر عقل، برای انسان‌ها قابل احساس نیست؛ اما پیامد برخی از گناهان؛ مثل شراب‌خواری، قابل مشاهده است، که نوشیدن شراب روی عقل، ولو در کوتاه‌مدت، تأثیر منفی دارد. در حدیثی از امام علی<sup>(ع)</sup> و امام رضا<sup>(ع)</sup> آمده است، که حکمت تحریم شراب، محافظت عقل از تباهی و فساد است (دشتی، ص ۶۸۲، ج ۲۵۲؛ حرعاملی، ج ۲۵، ص ۳۳۰). براساس روایات متعدد، عجب ورزیدن، تکبر، غضب، محبت دنیا، پیروی از هوس و غیر آن، از آفات عقل است و موجب تباهی آن می‌شود. انسان، در صورتی می‌تواند از عقل خویش بهره برد، که از گناه پرهیز کند و مهذب باشد. کسی که مالک شهوت خود نباشد، مالک عقل خویش نیست (دشتی، ۱۳۷۹، ص ۶۷۴، ج ۲۱۲؛ خوانساری، ۱۳۶۶، ج ۴، ص ۱۷۸، ج ۱، ص ۳۵۷، ج ۳، ص ۳۹۷، ص ۱۰۱، ج ۴، ص ۲۴۹، ج ۸، ص ۴۱۱؛ ج ۵، ص ۴۱۶).

اگر عقل انسان، پابرجا و در اختیارش باشد و بر اساس دستورهای آن عمل کند، به دام نمی‌افتد؛ از این رو شیطان می‌کوشد، عقل را در اختیار گیرد و آن را به ضعف بکشاند. او پیوسته، با وسوسه‌ها و القائات، آدمی را به انجام هرچه بیشتر گناه، وادار می‌کند. انسان، با هر گناهی که مرتکب می‌شود، بر خرد خویش ضربه‌ای وارد می‌کند. اینکه گناه به عقل آسیب می‌رساند و باعث نقصان آن می‌شود، به کبر یا گناه خاصی اختصاص ندارد و بنابراین، در روایت نبوی آمده است: «هر کس گناهی مرتکب شود، عقلی از او جدا می‌شود، که به هیچ وجه باز نمی‌گردد» (غزالی، ۱۴۰۲، ج ۸، ص ۲۳). بر همین اساس است، که در سخنان علی<sup>(ع)</sup> می‌خوانیم: «سبب تباهی عقل، دوست داشتن دنیا است» (خوانساری، ۱۳۶۶، ج ۴، ص ۱۲۵)؛ زیرا بر اساس روایت پیامبر<sup>(ص)</sup>: «دوستی دنیا، خاستگاه هر گناهی است» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۵۱، ص ۲۵۸). همچنین از امام صادق<sup>(ع)</sup> نقل شده است: «اساس هر گناه، دوستی دنیا است» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۱۵).

چون انسان، گناه را دوست دارد و از آن لذت می‌برد، شیطان، با القا و تلقین، گناه را می‌آراید و زیبا جلوه می‌دهد و باعث می‌شود، علاقه‌ی انسان به گناه زیادتر شود، هوای نفس او هر چه بیشتر تحریک گردد و به ضدیت با نیروی عقل بپردازد. چنانچه در روایت آمده است: «آفت خرد، هوای نفس است» (خوانساری، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۱۰۱). این آفت و ضدیت، باعث فساد عقل می‌شود. «پیروی از هوس، عقل را تباه می‌کند» (همان، ج ۴، ص ۲۴۹). وقتی، عقل ضعیف شد و رو به تباهی رفت، در اسارت هوای نفس قرار می‌گیرد. «چه بسا عقل که اسیر فرمانروایی هوس است» (دشتی، ۱۳۷۹، ص ۶۷۴). در خصوص طمع آمده است: «بیشتر قربانگاه‌های عقل‌ها، در پرتو طمع‌هاست» (همان). در روایتی از امام کاظم<sup>(ع)</sup> وارد شده است: «طمع، کلید هر خواری و ربایندگی عقل است» (ابن‌شعبه، ۱۴۰۰، ص ۴۲۱). در این صورت است، که عقل در مقابل هوای نفس مغلوب

و شکست خورده است. چنانچه در تعقیبات نماز و دعا وارد شده، ما به پیشگاه خدای سبحان شکوه می‌کنیم، که عقلمان مغلوب و هوای نفس غالب است (محدث قمی، ۱۳۴۹، ج ۱، ص ۱۰۸). اگر غلبه‌ی هوا ادامه پیدا کند و فرد، خود را با توبه نجات ندهد و هوای نفس را در اختیار نگیرد، عقل از ملکیت او خارج می‌شود: «کسی که مالک شهوت خود نباشد، مالک عقل خویش نیست» (خوانساری، ۱۳۶۶، ج ۵، ص ۴۱۶). در صورتی می‌توان مالک عقل بود، که نفس از آلودگی گناه پاک شود. «هر که، نفس خود را تهذیب نکند از عقل بهره‌مند نمی‌شود» (همان، ص ۴۱۱).

گناهان، یکباره، از نورانیت قلب نمی‌کاهند. هر گناهی، با سیاهی و کدورتی که دارد، اندکی از نورانیت را کاهش می‌دهد؛ تا اینکه سیاهی، کُلِّ قلب را فرا گیرد. پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> فرمودند: «نفاق، ابتدا به صورت نقطه‌ای سیاه ظاهر می‌شود و هرچه نفاق بیشتر شود، آن نقطه بزرگ‌تر می‌شود و چون نفاق، به مرحله‌ی کمال رسد، دل به کلی سیاه می‌شود» (متقی، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۴۰۶). کفر و نفاق، از بزرگ‌ترین گناهان کبیره است که سبب تیرگی دل می‌شود؛ اما تیره شدن قلب، منحصر به این دو گناه نیست؛ بلکه هر گناهی، سبب تیرگی است. چنانچه در حدیث نبوی آمده: «هر گاه بنده‌ی خدا، گناهی انجام دهد در دلش نقطه سیاهی پدید می‌آید تا اینکه کل آن سیاه می‌شود» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷، ص ۳۳۴). در خصوص دروغ نیز فرمود: «بنده، چندان دروغ می‌گوید و به دنبال دروغ می‌رود، که نقطه‌ای سیاه، در دلش پدیدار شده و به تدریج قلبش سیاه می‌شود» (محمدی ری‌شهری، ۱۳۷۷، ج ۱۱، ص ۵۱۳۰).

زراره، از امام باقر<sup>(ع)</sup> نقل می‌کند: «هر بنده‌ای در دلش، نقطه‌ی سفیدی است، که چون گناه می‌کند، نقطه‌ی سیاهی در آن پیدا می‌شود؛ اگر توبه کند، آن سیاهی برود و اگر به انجام گناه ادامه دهد، به آن سیاهی افزوده می‌شود، تا سفیدی را پوشاند و چون سفیدی پوشیده شود، دیگر صاحب آن دل، به خیر باز نگردد و همین است گفتار خداوند متعال: "نه چنین است؛ بلکه آنچه مرتکب می‌شدند، زنگار بر دل‌هایشان بسته است" (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۲۷۳). امام صادق<sup>(ع)</sup> نیز فرمود: «چون انسان گناه کند، در دلش نقطه‌ای سیاه بیرون شود، پس اگر توبه کند، آن نقطه از بین برود؛ ولی اگر به گناه بیفزاید، آن سیاهی زیاد شود، تا بر دلش چیره شود و دیگر هرگز رستگار نمی‌شود» (همان، ص ۲۷۱).

وقتی محبت به گناه در دل گناه‌کار افتاد و افزایش پیدا کرد، او در این حالت، به گناه عشق می‌ورزد و این عشق، سبب کوری و کوری دل می‌شود و آن‌گونه می‌شود، که علی<sup>(ع)</sup> فرمود: «هر کس، به چیزی عشق ناروا ورزد، نابینایش می‌کند و قلبش را بیمار کرده، با چشمی بیمار، می‌نگرد و با گوشی بیمار می‌شنود، خواهش‌های نفس، پرده عقلش را دریده است» (دشتی، ۱۳۷۹، ص ۲۰۴). عشق به گناه و لذت آن، فرد را به سمتی سوق می‌دهد، که دیگر ذره‌ای از محبت الاهی، در دلش یافت نمی‌شود؛ چون در این هنگام، هوای نفس را معبود خود قرار داده، با شیفتگی، آن را پرستش می‌کند: «مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» (فرقان: ۴۳)؛ آن کس، که هوای [نفس] خود را معبود خویش گرفته است. مراد از «معبود گرفتن هوای نفس»، اطاعت آن است، بدون اینکه خدا را رعایت کند. در قرآن، مکرر پیروی هوی، مذمت شده و اطاعت از هر چیزی، عبادت از آن چیز خوانده شده است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ص ۲۲۳). بدین‌سان، تا زمانی که فرد، مشغول گناه و لذت بردن است، دل او از محبت و معرفت الاهی تهی است و هنگامی که از گناه، فارغ شود نیز، خاطر او، به امور مربوط به گناه

مشغول است؛ بنابراین، حواس ظاهر و باطن او، اسیر هوای نفس و در مسیر ارضای خواهش‌های آن است. انجام گناه و تکرار آن باعث می‌شود، قوه‌ی عاقله به مرور به اسارت هوای نفس درآید: «چه بسا عقل، که اسیر فرمانروایی هوس است» (دشتی، ۱۳۷۹، ص ۶۷۴). در این وضعیت است، که آدمی ولایت شیطان را پذیرا می‌شود، قوای ادراکی، از جمله عقل خویش را در اختیار شیطان قرار می‌دهد و مدیریت آنها را به او می‌سپارد. شیطان نمی‌تواند، ماهیت عقل را تغییر دهد و به چیز دیگری تبدیل کند؛ زیرا: «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» (روم: ۳۰)؛ آفرینش خدای تغییرپذیر نیست؛ اما می‌تواند آن را در اختیار گیرد و به نحوی اعمال مدیریت کند، که به تدریج، رو به سستی گراید و از ایفای نقش مهم قضاوت، باز ماند و در نهایت، از جایگاه اصلی‌اش خارج شود. به گونه‌ای که میدانی برای قضاوت پیدا نکند و یا به قضاوت آن گوش فرا داده نشود و نور چراغش رو به افول رود. در این وضعیت، قوه‌ی واهمه و خیال به جای عقل نشانده شده، آدمی، دچار مغالطه‌ی بینشی می‌شود و امر باطل و موهوم و خیالی را، حق معقول می‌پندارد و حق معقول را باطل می‌بیند؛ یعنی شناخت وی معکوس و واژگونه می‌شود.

شیطان، حتی از راه علاقه ذاتی انسان به تکامل و نیل به زندگی جاودان، سلطنت دائمی و رسیدن به مقامات عالی فرشتگان، وی را می‌فریبد. «قَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَينَ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ» (اعراف: ۲۰)؛ گفت: پروردگارتان، شما را از این درخت منع نکرد، جز [برای] آنکه [مبادا] دو فرشته گردید یا از [زمره] جاودانان شوید (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۸، ص ۳۴). همچنین در (طه: ۱۲۰)، که در صفحات قبل بیان شد. شیطان با این ترفند و با تشدید میل انسان می‌کوشد؛ تا بتواند آن را مدیریت کند و تحت اختیار گیرد. بر اثر تحریک و تصرف شیطان در احساسات و عواطف، عقل کنار زده شده، از ملکیت آدمی خارج می‌شود؛ زیرا به جای اینکه انسان مالک عواطف و حاکم بر آن باشد، قضیه بر عکس آن می‌شود و در این صورت، عقل در اسارت هوای نفس قرار می‌گیرد و از ملکیت آدمی بیرون می‌رود. چنانچه حضرت علی<sup>(ع)</sup> فرمود: «هر که مالک شهوت خود نباشد، مالک عقل خویش نیست» (خوانساری، ۱۳۶۶، ج ۵، ص ۴۱۶). درباره‌ی خشم، از امام صادق<sup>(ع)</sup> نقل شده است: «هر کس مالک خشم خود نباشد، مالک عقل خود نخواهد بود» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۰۵). وقتی شهوت و غضب بر آدمی حاکم شود، نیروی شهوت، عمل دلخواه فرد را، به شکل امری معقول، به عقل عملی ارائه می‌کند و انسان، بر مبنای آن تصمیم می‌گیرد، اراده می‌کند و آن را انجام می‌دهد. همچنین نیروی غضب، فعل نفرت‌انگیز را، به جای امر معقول می‌نشانند و زمام را، از دست عقل عملی بیرون می‌آورد. آیت‌الله جوادی آملی، این مغالطه را، «مغالطه رفتاری» نامیده است (جوادی، ۱۳۸۹، ص ۳۵۲). شهید مطهری در این زمینه می‌نویسد:

اگر احساسات و تمایلات، از حد اعتدال خارج شوند و انسان، محکوم این‌ها باشد، نه حاکم بر این‌ها، در برابر فرمان عقل، فرمان می‌دهند، در برابر ندای عقل و وجدان غوغا می‌کنند، برای ندای عقل، حکم پارازیت را پیدا می‌کنند، دیگر آدمی، ندای عقل خویش را نمی‌شنود. در برابر چراغ عقل، گرد و غبار و دود و مه ایجاد می‌کنند، دیگر چراغ عقل نمی‌تواند، پرتوافکنی کند (مطهری، ۱۳۶۱، ص ۳۴).

یکی از رسالت‌های پیامبران، آشکارسازی گنجینه‌های خرد آدمی، و شکوفا کردن آن است. در نهج‌البلاغه، در تبیین اهداف بعثت انبیا آمده است: «تا توانمندی‌های پنهان شده عقل‌ها را آشکار کنند» (دشتی، ۱۳۷۹، ص ۳۸)؛ اما شیطان، بر خلاف پیامبران، می‌کوشد، عقل آدمی را در اسارت و محاصره خود درآورد و آن را، زیر

انبوهی از افکار و اوهام باطل پوشاند و دفن کند، تا نور آن به خاموشی گراید و نتواند به قضاوت بنشیند و از صحنه‌ی ایفای نقش خارج شود. در این موقعیت، او فرصت می‌یابد، تا قوه‌ی واهمه و خیال را، به جای عقل بنشانند و امر موهوم و متخیل را، در مکان امر معقول قرار دهد. آیت‌الله جوادی آملی در این باره می‌گوید: شیطان، برای فریب عالم متفکر، وهم و خیال را به جای عقلش و موهوم و متخیل وی را، در رتبه‌ی معقول او می‌نشانند. چنین شخصی، در مغالطه‌ی خویشتن گرفتار می‌شود، که خود را مستقل می‌پندارد. این مغالطه‌ی بینشی است، که در حوزه‌ی اندیشه روی می‌دهد. این فهم نادرست، بر اثر دخالت شیطان و ایادی و در جان آدمی حاصل می‌شود؛ زیرا مغالطه، با دخالت وهم و خیال پدید می‌آید و این دو، ابزار نیرومند شیطان است. دخالت قوای خیالی یا نشستن وهم به جای عقل، سبب اشتباه و مغالطه می‌شود (جوادی، ۱۳۸۹، ص ۳۴۸-۳۵۱).

شیطان، نمی‌تواند مستقیماً در عقل و حواس ظاهر انسان، تصرف و اعمال ولایت کند؛ اما در قوه‌ی وهم و خیال نفوذ می‌کند و تصرفات گوناگونی دارد. شیطان، از طریق وسوسه و القا در صورت‌های موجود در قوه‌ی وهم و خیال، تغییراتی به وجود می‌آورد و آنها را دگرگون می‌کند. همچنین، با القای اوهام و افکار دروغین و کاذب، صور و مطالب جدیدی را، در آن دو قوه ایجاد می‌کند. با در دست گرفتن قوه‌ی متخیله، هرگونه که بخواهد، در مدرکات قوه‌ی وهم و خیال تصرف می‌کند و در آنها تغییراتی به وجود می‌آورد. اگر قوه‌ی عاقله حاضر باشد و کنار زده نشده باشد، مواد نادرست و مدرکاتی دروغین، از طرف دو قوه، در اختیار آن قرار داده می‌شود و بدین سان، عقل در قضاوت به مغالطه می‌افتد و طبق کلام شهید مطهری، گاهی این حالت برای انسان پیدا می‌شود، که قوه‌ی قضاوتش مریض می‌شود، غلط قضاوت می‌کند و از عدالت خارج می‌شود. عقل، در ذات خود، قاضی عادل است؛ ولی باید، استقلال این قوه، محترم باشد و قوه‌ی مجریه، یعنی امیال، خواهش‌ها و تصمیم‌ها و اراده‌ها، آن را دست‌نشانده‌ی خود قرار ندهد (مطهری، ۱۳۷۲، ج ۲۳، ص ۷۷۴).

باید توجه داشت، که بر اساس حکمت متعالیه، وقتی انسان، با خارج از ذهن تماس دارد، صورتی حسی از خارج ابداع می‌شود. قوه‌ی خیال از صورت حسی صورتی عالی‌تر و متناسب با مرتبه وجودی خیال می‌سازد. عقل در مرحله‌ی بالاتر، با ارتباط با قوه‌ی خیال، صورتی عالی‌تر از صورت خیالی ابداع می‌کند، که صورت معقول نام دارد (همان، ج ۱۰، ص ۲۶۶). بنابراین، اگر صورت خیالی، صورتی غیرواقعی باشد، این مسئله به صورت معقول نیز سرایت می‌کند و عقل، در قضاوت به غلط می‌افتد. این مسئله، در حالتی است، که عقل حاضر باشد؛ ولی اگر کنار زده شود، در این وضعیت، قوه‌ی وهم و خیال به جای عقل قرار می‌گیرد و به قضاوت و حکم می‌نشینند و مُدرک موهوم و خیالی، به عنوان مُدرک معقول، تلقی می‌شود. بنابراین، همان‌گونه که شیطان، از طریق نفوذ و دخالت در قوه‌ی وهم و خیال، به تغییر در صور و معانی موجود یا ایجاد و ابداع صور و معانی جدید می‌پردازد، همچنین در تصدیق‌های موجود، دگرگونی‌هایی به وجود می‌آورد؛ یا تصدیق‌های جدیدی را القا می‌کند. امری را که فرد، باطل می‌دانسته است، حق بودن آن را القا می‌کند؛ یا از ابتدا، این حق بودن را به او تلقین می‌کند. تصرفات و دخالت‌های شیطان، به آنچه بیان شد منحصر نمی‌شود؛ از جمله می‌تواند مطالبی را، به صورت مستقیم و بدون استفاده از قوه‌ی وهم و خیال و غیر آن، به دل افراد القا کند؛ نظیر آنچه در حدس اتفاق می‌افتد و از ناحیه ذات اقدس الهی، از طریق فرشتگان و واسطه‌های دیگر، مطلب حقی همچون برق به ذهن افراد می‌افتد و مسئله، برای آنها کشف می‌شود، یا الهامات و مکاشفات ربانی، که

برای اشخاص خاص و شایسته رخ می‌دهد، شیطان نیز، مطالب باطلی را به پیروان خویش القا می‌کند. شایان توجه است، که اگر فرد آلوده به گناه، به خود نیاید و خویش را از زیر سلطه و ولایت شیطان آزاد نکند و به انجام گناه و پیروی او ادامه دهد، در این وضعیت، بر شدت و گستره ولایت و تصرفات شیطان افزوده می‌شود و در موقعیتی قرار می‌گیرد، که دلش را به محل نزول و پایگاه شیاطین مبدل می‌کند. در این حالت، همه چیز او در اختیار شیطان قرار می‌گیرد و ابزار او می‌شود، آن‌گونه که علی<sup>(ع)</sup> فرمود: «منحرفان، شیطان را معیار کار خود گرفتند و شیطان نیز، آنان را رام خود قرار داد و در دل‌های آنان تخم گذارد و جوجه‌های خود را، در دامانشان پرورش داد. با چشم‌های آنان نگریست و با زبان‌های آنان سخن گفت. پس با یاری آنان، بر مرکب گمراهی سوار شد و کردارهای زشت را، در نظرشان زیبا جلوه داد؛ مانند کسی که نشان می‌داد، در حکومت شیطان شریک است و با زبان شیطان، سخن باطل می‌گوید» (دشتی، ۱۳۷۹، ص ۵۲).

این، درست عکس آن است، که در حدیث قرب نوافل آمده، که عبد خدا، در اثر انجام دادن واجبات و مستحبات، به آن درجه‌ای می‌رسد، که محبوب حق واقع می‌شود و چشم و گوش و سایر ابزار ادراکی او الهی می‌شود. با چشم خدایی می‌بیند و با گوش خدایی می‌شنود (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۵۲). بنابراین، فردی، که از حق دوری جسته و با گناه، خود را تحت تدبیر و ولایت شیطان قرار داده، به جایی می‌رسد که همه ابزار ادراکی او در اختیار شیطان است؛ لذا هر چه را شیطان بخواهد او می‌بیند و می‌شنود و انجام می‌دهد و سرنوشت شوم او، مانند عاقبت آن کسی است، که قرآن در مورد او فرمود: «وَإِنَّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ» (اعراف: ۱۷۵)؛ و خبر آن کس را، که آیات خود را به او داده بودیم، برای آنان بخوان، که از آن عاری گشت. آنگاه، شیطان او را دنبال کرد و از گمراهان شد. در روایتی از امام باقر<sup>(ع)</sup> آمده، که اصل این آیه درباره‌ی بلعم است، سپس، خداوند آن را، درباره‌ی کسانی که اهل قبله هستند و هواپرستی را بر خداپرستی و هدایت الهی، مقدم می‌شمارند، مثل قرار داده است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۷۷۱). شیخ طوسی، شیخ طبرسی و شماری دیگر از مفسران شیعه، کلمه‌ی «آیات» را، به علم تفسیر کرده‌اند (طوسی، بی تا، ج ۵، ص ۳۱؛ طبرسی، همان، ص ۷۶۸).

## نتیجه

شیطان، این واقعیت غیر قابل انکار، همواره می‌کوشد، آدمی را از مسیر حق منحرف سازد و بر او چیره شود. حصول چیرگی او، در یک فرایند تدریجی و مستمر است. تسلط وی بر انسان، فقط با برداشتن گام‌های متعدد ممکن است. تلاش او بر آن است، تا با وسوسه و ترفندهای جذاب و گوناگون، انسان را به دام اندازد و به انجام گناه فرا بخواند. در قرآن و حدیث، این ترفندها به صورتهای مختلف مطرح شده‌است؛ از قبیل: وعده دادن، ترساندن، ناامید ساختن، غمگین کردن، خود را دلسوز معرفی کردن، آراستن گناهان و غیر آن. شیطان، با نفوذ در عواطف و احساسات انسان و با آراستن گناه، آن را زیبا، جذاب و لذت بخش جلوه می‌دهد و او را، در دام ارتکاب گناه گرفتار می‌سازد و پیوسته، بر چیرگی‌اش می‌افزاید. ابلیس، از علاقه ذاتی انسان به تکامل، دستیابی به زندگی جاودانه و حضور پایدار در بهشت، نهایت سوءاستفاده را می‌برد، تا خویش را دلسوز انسان جلوه دهد و او را بفریبد. شیطان، از احساس خوشایند آدمی نسبت به مال، مقام، همسر، فرزند، طول عمر و مانند آن، بهره‌گیری می‌کند و انسان را در رسیدن به امور یاد شده، به آرزوهای دور و دراز می‌افکند.

تکرار گناه باعث می‌شود، قوه‌ی عاقله، به مرور، به اسارت هوای نفس درآید و ابزار دست شیطان شود. شیطان، نمی‌تواند مستقیماً در عقل انسان تصرف و اعمال ولایت کند؛ اما در قوه‌ی وهم و خیال نفوذ می‌کند و با وسوسه و القا، در صورت‌های موجود در قوه‌ی وهم و خیال تغییراتی به وجود می‌آورد. در این حالت، قوه‌ی واهمه و خیال، بر جای عقل می‌نشیند و انسان، به مغالطه‌ی بینشی گرفتار می‌شود و در اثر آن، مطلب موهوم و خیالی را معقول می‌پندارد و شناختش واژگونه می‌شود. این واژگونی، در رفتار و کردار نیز نمایان می‌شود و به ترک معروف و انجام منکر منجر می‌گردد.



## منابع و مأخذ

- آلوسی، سید محمود؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم؛ بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.
- ابن اثیر، امام مجد الدین؛ النہایة فی غریب الحدیث والاثر؛ چاپ چهارم، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۶۴ش.
- ابن شعبه حرانی، حسن؛ تحف العقول؛ تهران: اسلامیة، ۱۴۰۰ق.
- ابن فارس، ابوالحسین احمد؛ مقایس اللغة؛ قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۷ش.
- ابن منظور، محمدبن مکرم؛ لسان العرب؛ بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ق.
- ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو؛ تفسیر القرآن العظیم؛ بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۹ق.
- بحرانی، سید هاشم؛ البرهان فی تفسیر القرآن؛ تهران: بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ق.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر؛ انوار التنزیل و اسرار التأویل؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.
- جوادی آملی، عبدالله؛ تفسیر انسان به انسان؛ چاپ پنجم، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۹ش.
- حقی بروسوی، اسماعیل؛ تفسیر روح البیان؛ بیروت: دار الفکر، بی تا.
- خوانساری، جمال الدین محمد؛ شرح غررالحکم و دررالکلم؛ چاپ پنجم، تهران: انتشارات دانشگاه، ۱۳۶۶ش.
- دشتی، محمد؛ ترجمه‌ی نهج البلاغه؛ قم: نشر قم، ۱۳۷۹ش.
- دهخدا، علی اکبر؛ لغت نامه؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۸ش.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ المفردات فی غریب القرآن؛ دمشق بیروت: دار العلم الدار الشامیة، ۱۴۱۲ق.
- زمخشری، محمود؛ الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل؛ چاپ سوم، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
- صدرالمآلهین، محمدبن ابراهیم؛ شرح اصول الکافی؛ تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۸۳ش.
- \_\_\_\_\_؛ الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة؛ چاپ چهارم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۰ق.
- طباطبایی، سید محمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ قم: جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ق.
- طبرسی، فضل بن حسن؛ تفسیر جوامع الجامع؛ تهران: دانشگاه تهران و مدیریت حوزه قم، ۱۳۷۷ش.
- طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ چاپ سوم، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
- طبری، محمدبن جریر؛ جامع البیان فی تفسیر القرآن؛ بیروت: دار المعرفة، ۱۴۱۲ق.

- طریحی، فخر الدین؛ مجمع البحرين؛ چاپ سوم، تهران: کتاب فروشی مرتضوی، ۱۳۷۵ش.
- طوسی، محمدبن حسن؛ التبیان فی تفسیر القرآن؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه؛ تفسیر نور الثقلین؛ چاپ چهارم، قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.
- غزالی، محمد؛ احیاء علوم الدین؛ بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۰۲ق.
- فخرالدین رازی، محمدبن عمر؛ مفاتیح الغیب؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
- فراهیدی، خلیل بن احمد؛ کتاب العین؛ چاپ دوم، قم: هجرت، ۱۴۱۰ق.
- فولادوند، محمد مهدی؛ ترجمه قرآن مجید؛ قم: وزارت ارشاد، ۱۳۷۳ش.
- فیض کاشانی، ملا محسن؛ تفسیر الصافی؛ چاپ دوم، تهران: الصدر، ۱۴۱۵ق.
- فیض کاشانی، ملا محسن؛ المحجة البيضاء؛ چاپ دوم، قم: جامعه مدرسین، بی تا.
- فیومی، احمد بن محمد؛ المصباح المنیر؛ چاپ هفتم، قاهره: وزارة معارف مصر، ۱۹۲۸م.
- قرطبی، محمد بن احمد؛ الجامع لأحكام القرآن؛ تهران: ناصر خسرو، ۱۳۶۴ش.
- قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا؛ کنز الدقائق و بحر الغرائب؛ تهران: وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ش.
- کاشانی، ملا فتح الله؛ تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین؛ تهران: کتاب فروشی علمی، ۱۳۳۶ش.
- کلینی، محمد بن یعقوب؛ کافی؛ چاپ چهارم، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
- \_\_\_\_\_؛ اصول کافی؛ ترجمه‌ی سید جواد مصطفوی؛ بی جا: دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام، بی تا.
- متقی هندی، علی؛ کنز العمال؛ چاپ پنجم، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۰۵ق.
- مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار؛ چاپ دوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
- محدث قمی، شیخ عباس؛ مفاتیح الجنان؛ تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۴۹ش.
- محمدی ری شهری، محمد؛ میزان الحکمه؛ قم: دارالحديث، ۱۳۷۷ش.
- مصطفوی، حسن؛ التحقيق فی کلمات القرآن الکریم؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ش.
- مطهری، مرتضی؛ ده گفتار؛ تهران: صدرا، ۱۳۶۱ش.
- \_\_\_\_\_؛ مجموعه آثار؛ چاپ سوم، تهران: صدرا، ۱۳۷۲ش.
- مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه؛ تهران: دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴ش.
- هاشمی خوئی، میرزا حبیب الله؛ منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة؛ چاپ چهارم، تهران: مکتبه الاسلامیه، ۱۴۰۰ق.